

نقش آموزش و پرورش در توسعه و نهادمندی سیاسی

*دکتر محمود علمی

چکیده

هر جامعه‌ای آموزش و پرورش را نهادی کرده و سازمان می‌دهد تا از طریق آن افراد نسل جدید را پرورش داده، بقاء و دوام اجتماعی خود را تضمین کند. منزلت آموزش و پرورش به دلیل موظف بودن این نهاد به کشف، انتقال و مبادله دانش و علوم جدید می‌باشد. گسترش نظام آموزش و پرورش و اهمیت یافتن دانش فنی و تخصصی به پیدایی قشرهای اجتماعی جدید منجر شده و به تحول در سلسله مراتب قدرت و منزلت منتهی می‌شود. در واقع رشد نهادهای آموزشی و علمی، زمینه مشارکت مؤثر مردم در تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را فراهم می‌کند و در آنها نوعی قابلیت و تحرک ذهنی ایجاد می‌سازد تا باورهای مناسب توسعه را پذیرفته و درونی نمایند. گسترش آموزش و پرورش، فرآیند تحرک اجتماعی را رونق بخشیده و ایده‌ها و افکار جدیدی را پرورش داده و در نهایت نیروها و گروه‌های اجتماعی جدید را خلق کرده به گونه‌ای که این نیروها به مرور زمان، جایگاه خاصی را در نظام سیاسی طلب خواهند کرد و بنابراین مشارکت سیاسی برای آنان یک نیاز اساسی تلقی خواهد شد. نظر به این که بین صور مختلف نهادهای اجتماعی از جمله نهادهای آموزشی و سیاسی ارتباط و تأثیر متقابلی وجود دارد، بدون تردید تغییر و تحول در نظام آموزش و رشد و گسترش آن، به تغییر و تحول و رشد و توسعه نهادهای سیاسی منجر خواهد گردید. در چنین شرایطی تنها از طریق توسعه و نهادمندی سیاسی می‌توان تعادل نظام اجتماعی را حفظ کرد و از کنش‌ها و خشونت‌های اجتماعی جلوگیری کرد.

واژگان کلیدی: نهادمندی سیاسی، آموزش و پرورش، نهاد اجتماعی، توسعه سیاسی.

مقدمه

استمرار و بقای هر جامعه‌ای مستلزم آن است که مجموعه باورها و ارزش‌ها، رفتارها، گرایش‌ها، دانش‌ها و مهارت‌های آن به نسل‌های جدید منتقل گردد. مکانیزم این انتقال، آموزش و پرورش است. آموزش و پرورش به معنای اعم، مترادف جامعه‌پذیری است و به معنای خاص، فرآیندی است که افراد به واسطه آن در وضعیت‌های اجتماعی سازمان یافته در معرض آموزش منظم دانش‌ها و مهارت‌های معین قرار می‌گیرند. در جامعه‌های امروز، آموزش و پرورش، ابزار مهم تحقق اهداف و مقاصد اجتماعی به شمار می‌رود و جامعه در جهت سیاست‌گذاری و تأمین منابع آن اقدامات قابل ملاحظه‌ای را انجام می‌دهد. بنا به تجارب جوامع مختلف، ظهور دولت‌های ملی، با ایجاد نظام‌های آموزش و پرورش همگانی مقارن بوده است.

به نظر افلاطون، تعلیم و تربیت وسیله‌ای است که با آن زمامدار می‌تواند به منظور ایجاد دولت هماهنگ از طبیعت بشر به نحو احسن استفاده کند. وی در کتاب «قوانین» مؤسسات تربیتی را جزو مؤسسات حکومتی طبقه‌بندی می‌کند (قوم، ۱۳۷۱، ص ۸۱).

یکی از کارکردهای اساسی آموزش و پرورش، جامعه‌پذیری سیاسی می‌باشد، فرآیندی که در آن نظام سیاسی می‌کوشد، ارزش‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و تمایلات مورد قبول ساختار حاکم را از طریق نظام آموزشی به افراد نسل‌های جدید انتقال داده و در آنها درونی سازد. در واقع از طریق این فرآیند، یک رابطه متقابل بین نظام آموزشی و نظام سیاسی جامعه پدید می‌آید. به هر میزانی که بر اهمیت و کارایی نظام آموزشی افزوده می‌شود، به همان میزان نیز باید بر کارایی نظام سیاسی افزوده شود، زیرا ظهور، رشد و توسعه گروه‌های اجتماعی جدید و نخبگان، تقاضاهای جدیدی را به شکل مشارکت سیاسی و ایفای نقش‌های اجتماعی و سیاسی جدید ایجاد می‌کند و بنابراین نظام سیاسی باید از ظرفیت و توانایی لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. مشروعیت نظام سیاسی در درازمدت به مشارکت گسترده‌تر گروه‌های اجتماعی جدید در درون نظام سیاسی بستگی دارد.

در این مطالعه سعی شده است که این فکر توضیح داده شود که آموزش و پرورش یکی از نیازهای اساسی انسان است و بدون آن رشد و شکوفایی شخصیت و قدرت خلاقیت و سازندگی افراد امکان‌پذیر نیست به شرطی که نظام سیاسی از ظرفیت و توانایی خاصی برخوردار باشد که بتواند نیروهای مولود نظام آموزشی را به شایستگی به سوی خودآگاهی،

احساس مسئولیت و ژرف بینی سوق دهد و این میسر نیست مگر به واسطه نهادمندی و توسعه سیاسی نظام سیاسی.

تعریف آموزش و پرورش و بررسی کارکردهای سیاسی آن

از دیدگاه جامعه‌شناسی، آموزش و پرورش یک پدیده اجتماعی است که در تمام جوامع امروز یافت می‌شود. بیدایی و توسعه این پدیده حاکی از اهمیت و ضرورت انتقال و حفظ میراث فرهنگی، القای الگوهای فکری و ارزش‌های اجتماعی، توسعه و ترویج دانش‌ها و فنون در هر جامعه‌ای است. «آموزش و پرورش تعاریف گوناگونی دارد، گاهی فرآیند کسب علم، معرفت و در مواردی نتیجه چنین فرآیندی آموزش و پرورش نامیده می‌شود. گاهی هم در تعریف آن به هر دو جنبه فوق اشاره می‌شود. جامعه‌شناسی، آموزش و پرورش را غالباً به عنوان یک نهاد اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد. به طور کلی نهاد آموزش و پرورش به نظام آموزشی جامعه اشاره دارد» (علاقه‌بند، ۱۳۷۰، ص ۲۹). این نظام مرکب است از آموزشگاه‌ها و مدارس، برنامه‌ها و فعالیت‌های آموزشی، خط‌مشی‌ها، تجهیزات و تسهیلات، اعضای آموزشی و دانش‌آموزان که به امر تدریس و تحصیل اشتغال دارند. اهداف و برنامه‌های آموزشی و نوع و میزان آموزشی که به کودکان و نوجوانان داده می‌شود با توجه به نیازها و تقاضاهای جامعه تعیین می‌شود.

آموزش و پرورش، به عنوان یکی از مهمترین نهادهای اجتماعی، ابزار مهم تحقق اهداف و مقاصد اجتماعی به شمار می‌رود. اگر در نظر بیاوریم که آموزش و پرورش، لازمه نظم و ترقی اجتماعی است، بنابراین در جهت سیاست‌گذاری و تأمین منابع آن بایستی اقدامات اساسی از طرف دولت و مردم انجام پذیرد. در هر نظام اجتماعی با توسل به ارزش‌های جامعه و تحلیل آنها می‌توان به کارکردهای آموزش و پرورش دست یافت - گرچه با رشد و تحول اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کارکردها و اولویت‌بندی آنها تغییر می‌یابد.

به طور کلی کارکردهای آموزش و پرورش را می‌توان به دو دسته محافظه‌کارانه و نوآرانه طبقه‌بندی نمود. آموزش و پرورش کارکردهای مهمی برای نظام سیاسی انجام می‌دهد که مهمترین این کارکردها را می‌توان به قرار زیر برشمرد:

- جامعه‌پذیری سیاسی نوجوانان و آشناسازی آنان با فرهنگ سیاسی جامعه

- گزینش، جذب و آموزش رهبران و کارگزاران سیاسی
- ایجاد یگانگی سیاسی در جامعه
- ایجاد زمینه برای تشکیل سازمان‌هایی که در جامعه نقش‌های سیاسی ایفا می‌کنند (علاقه‌بند، ۱۳۷۰، ص ۱۰۸).

مروری بر دیدگاه‌های جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

از منظر جامعه‌شناسی کارکردگرایی-ساختی، جامعه کلیتی متعادل مبتنی بر اجزایی هماهنگ است و نظام آموزشی یکی از خرده نظام‌های آن به شمار می‌رود که با سایر خرده نظام‌ها ارتباط متقابل دارد. این ارتباط متقابل در دو سطح خرد و کلان موردنظر می‌باشد. در سطح خرد، آموزش و پرورش مترادف با اجتماعی شدن می‌باشد که کارکرد آن پاسخ‌گویی به نیازهای فرد و فراهم آوردن موجبات رشد شخصیت و شکوفایی استعداد و خلاقیت فردی است، و در سطوح کلان، بین ساختار و کارکرد آموزش و پرورش با ساختار جامعه ارتباط متقابل وجود دارد» (عبداللهی، ۱۳۷۲، ص ۵۸).

به نظر «اگوست کنت»، پیشرفت و ترقی بشر بستگی کامل به تعلیم و تربیت دارد، هدف تربیت تنها پرورش نیروی ذهنی کودک نیست بلکه باید هم‌چنین حس عاطفه و محبت او را نسبت به هم‌نوع و حس تفاهم بین افراد را پرورش دهد. «لستر وارد» معتقد است ذهن بشر هرگاه درست پرورش یابد، قادر به رفع کلیه اشکالات موجود در راه پیشرفت و ترقی اجتماعی است و به استقرار یک نظم اجتماعی منجر می‌شود. «امیل دورکیم» تعلیم و تربیت را عمل و فعالیتی می‌داند که به وسیله نسل‌های قدیمی‌تر بر آنان که هنوز آماده زندگی اجتماعی نیستند اعمال می‌شود و هدف آن پیدا کردن، پروراندن آن دسته از حالات جسمانی، فکری و اخلاقی در کودک است که هم جامعه او به طور کلی و هم محیط خاصی که وی باید در آن زندگی کند، از او توقع دارند. «سامنر» تعلیم و تربیت را به منزله تلاشی برای انتقال آداب و رسوم اجتماعی به کودک می‌داند. به نظر «جان دیویی» اهداف آموزش و پرورش و اهداف جامعه دمکراتیک یکسان است و فرآیند آموزش و پرورش، فرآیند تجدید سازمان، بازسازی و تغییر مداوم است. «کارل مانهایم» آموزش و پرورش را از فنون اجتماعی و وسایل کنترل اجتماعی تلقی می‌کند. وی کل حیات اجتماعی انسان را مرهون جریان تعلیم و تربیت جامعه

می‌داند و با توصیف جامعه دموکراتیک نقش تعلیم و تربیت را تعدیل برخوردها و تضادهای اجتماعی معرفی می‌نماید. به نظر وی هدایت برنامه‌ریزی شده در زندگی اجتماعی انسان وظیفه تعلیم و تربیت است که از طریق آموزش و پرورش شخصیت‌های آزادمنش به دست می‌آید. از نظر «جرج هربرت مید» آموزش و پرورش شالوده همبستگی اجتماعی است و با سازمان دادن به مناسبات افراد در گروه می‌تواند قدرت انطباق را ارتقاء دهد. به نظر «تالکوت پارسنز» در جامعه‌های صنعتی، آموزش و پرورش ارزش‌های غیرشخصی و محقق یک نظام صنعتی توسعه یافته امروزی را به دانش‌آموزان منتقل می‌کند و آنان را برای زندگی در جهانی تربیت می‌کند که در آن خردگرایی بر پیروی از عواطف و سنت‌ها، فعال‌گرایی بر انفعال‌گرایی و تسلیم در برابر حوادث، آزادگی بر بندگی و عام‌گرایی بر خاص‌گرایی مرجح است (عبداللهی، ۱۳۷۲؛ باتامور، ۱۳۷۰؛ کنیگ، ۱۳۵۳ و کاتل، ۱۳۶۸).

نهاد آموزش و پرورش و توسعه و نهادمندی سیاسی

آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی، بنابر ضرورت‌های زندگی اجتماعی، از ابتدای شکل‌گیری اجتماعات انسانی و در دوران‌های مختلف حیات جوامع به صورت یک واقعیت اجتماعی دارای ساختار و سازمانی بوده است. به عقیده صاحب‌نظران «دو عامل مهم در نشر علم و فرهنگ» تعمیم آموزش و پرورش اثر فراوان دارند: یکی بسط و پیشرفت دولت‌های ملی است و دیگری توسعه دموکراسی. دموکراسی موجب آن گردید که هدف‌های آموزش و پرورش توسعه یابد و این هدف‌ها در عین حال شامل مهیا ساختن فرد برای یک زندگی سعادت‌مند و مفید گردید. با وجود این، تعلیم و تربیت همگانی نیز برای ابقای دولت‌های دموکراتیک شرط لازمی به شمار رفت زیرا بدون افراد آگاه و باسواد وجود یک دولت دموکراتیک حقیقی امکان‌پذیر نیست» (کنیگ، ۱۳۵۳، ص ۱۷۵). در دوران گذشته که نظام اجتماعی به صورت طبقاتی بوده، دولت‌ها به منظور حفظ تمامیت ارضی و ثبات در کشور، انگیزه چندانی جهت تغییر نقش‌ها و فعالیت اجتماعی افراد در جامعه نداشتند، اشتغال و حرفه‌آموزی در جامعه به کمک سنت‌های اجتماعی و به شکلی طبقاتی بود و در واقع تحرک اجتماعی واقعیت عینی نداشت. در جامعه‌های امروز بسته به نوع حکومت و نحوه استقرار دموکراسی، مشارکت سیاسی افراد در جامعه به عنوان عاملی پویا و سرنوشت‌ساز جهت تحول

اجتماعی و رشد و ترقی جامعه به حساب می‌آید. به نظر «دورکیم» رمز بقای جامعه، در تنوع رفتارها، آرمان‌ها، تعلیم و تربیتی است که با شکل دادن به شخصیت فردی و اجتماعی، همبستگی جامعه را تضمین می‌کند و این همبستگی نوعی وفاق اخلاقی را ایجاد می‌کند و فقط دولت قادر به ایجاد این وفاق اخلاقی است و وسیله آن آموزش و پرورش است. در جامعه‌های امروزی به دلیل پیچیدگی روابط و تخصصی شدن کارکرد نهادها و سازمان‌های اجتماعی، نهادهایی نظیر دین و خانواده قادر به ایفای نقش‌های پیچیده و گوناگون آموزش و پرورش مورد انتظار جامعه نیستند. به اعتقاد صاحب‌نظران «آینده و بزرگی کشور- ملت‌ها بستگی و پیوند تنگاتنگ با سیاست آموزش و پرورش دولت‌ها دارد» (ابوالحمد، ۱۳۶۸، ص ۵۵۵). به نوشته «گاستن میلارد»، بین تعلیم و تربیت و سیاست نوعی رابطه دیالکتیکی وجود دارد، سیستم سیاسی به هر ترتیبی در مدرسه تأثیر کرده و مدرسه نیز باید طوری عمل کند تا بتواند به نوبه خود به تحول سیستم سیاسی کمک کند (میلارد، ۱۳۶۶، ص ۳۴).

همان‌گونه که می‌دانیم، یکی از مهمترین کارکردهای آموزش و پرورش، جامعه‌پذیری سیاسی است، فرآیندی که افراد نسل‌های جدید از طریق آن، نگرش‌ها، احساسات و دانش مربوط به نظام سیاسی و نقش خود را در آن کسب می‌کنند. در این فرآیند، عناصری از جمله میزان شناخت افراد درباره نظام سیاسی، ماهیت و طرز عمل آن، میزان اعتقاد افراد بدانها، احساس آنها نسبت به نظام سیاسی، وظیفه‌شناسی و حس وفاداری و تعهد شهروندی و احساس شایستگی سیاسی آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع کودکان و نوجوانان با رفتن به مدرسه، به مرحله جدیدی از جامعه‌پذیری سیاسی قدم می‌گذارند و در مراحل بالاتر تحصیل، دانش لازم در مورد جهان سیاست و مفهوم شهروندی در اختیار آنها قرار می‌گیرد (قوام، ۱۳۷۱، ص ۸۲). افراد در طی فرآیند جامعه‌پذیری، برخی رفتارها و ارزش‌های قدیم را ترک می‌کنند و متناسب با تحولات اجتماعی، اندیشه‌های جدید را جایگزین می‌سازند و این امکان را پیدا می‌کنند که محدودیت‌های زندگی را از میان برداشته و محیط اجتماعی را برای خود متحول سازند. آشنایی با مسائل اجتماعی و سیاسی افراد را و می‌دارد تا نسبت به نیروهای حاکم بر زندگی خود آگاهی حاصل کنند و خود را برای قبول مسئولیت‌های اجتماعی آماده سازند و از طریق مشارکت در روند تصمیم‌گیری‌های اجتماعی- سیاسی در تعیین سرنوشت خود و جامعه موثر واقع شوند.

به نظر صاحب‌نظران «اساساً توسعه و تعمق آن دسته از فعالیت‌های حکومت که بر زندگی توده کثیری از مردم اثر می‌گذارد، ضرورت دخالت و درخواست‌های روزافزون سیاسی برای مشارکت توسط مردم را ایجاد می‌کند (وینر، ۱۳۵۵، ص ۱۸۱). بدون تردید یکی از فعالیت‌های حکومت که بر زندگی توده مردم به ویژه نسل‌های جدید تأثیر فراوان دارد، گسترش نظام آموزش و پرورش است. به نظر «هانتینگتون» میل به این اشتراک از این احساس گروهی سرچشمه می‌گیرد که گروه به برخی از مزایای نمادی یا مادی نیاز دارد و تنها از طریق درخواست‌های سیاسی می‌تواند به این مزایا دست یابد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۴۰۰). در جامعه‌های امروز، درجه و میزان مشارکت سیاسی به نیرو و دامنه‌های سیاسی بستگی دارد. در واقع اشتراک سیاسی با کنش سیاسی به دست می‌آید و با نهادهای سیاسی حفظ می‌شود. اگر یک جامعه بخواهد یک اجتماع سیاسی شود، قدرت هر گروهی باید از طریق نهادهای سیاسی اعمال شود.

به نظر «ژان ژاک روسو» نیرومندترین فرد جامعه هرگز چندان نیرومند نیست که بتواند همیشه سروری کند مگر آنکه نیرو را به حق و فرمانبری را به وظیفه تبدیل کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۱۹). تغییرات اجتماعی - اقتصادی از جمله بالا رفتن سطح سواد و آموزش، دامنه آگاهی سیاسی را گسترش می‌دهد و تقاضاهای سیاسی را چند برابر می‌سازد. این تحولات منشأ سنتی اقتدار سیاسی و نهادها و سیاسی سنتی را خشک می‌کند و مسائل مربوط به ایجاد پایه‌های جدیدی برای آفرینش نهادهای جدید سیاسی مشروع و کارآمد را بسیار پیچیده می‌سازد. انسان ممکن است بدون آزادی از سامانی برخوردار باشد ولی بدون سامان نمی‌تواند هیچ‌گونه آزادی را نگه دارد.

از آنجا که نیروی انسانی مهمترین منبع توسعه است، برنامه‌های توسعه باید به گونه‌ای تدوین گردد که از این منبع به نحو شایسته استفاده گردد. نیروهای اجتماعی جدید برخاسته از فرآیند آموزشی به دلیل برخورداری از سواد و آموزش، نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی حساس بوده و نیروی جدیدی برای ایجاد تحول و دگرگونی اجتماعی در جامعه به شمار می‌روند. جلب مشارکت بسط یافته گروه‌های اجتماعی جدید حاصل نظام آموزش و پرورش، به وسیله نهادهای سیاسی انجام می‌گیرد و این امر به دلایل زیر یک ضرورت مهم به شمار می‌آید:

- تعدیل فشار گروه‌های جدید خواستار ورود به صحنه سیاست و قدرت
- پدید آوردن دگرگونی در رویکردها و رفتار اعضای جامعه
- کارآموزی اعضاء در نیل به قدرت سیاسی
- جذب نیروهای اجتماعی جدید بدون قربانی کردن نظام سیاسی
- جایگزینی مصالح همگانی به جای مصالح فردی و تشخیص بهتر مصالح عمومی توسط نهادهای سیاسی کارآمد.

به این ترتیب می‌توان گفت، بین فرآیند رشد و توسعه نظام آموزشی جامعه و رشد و توسعه و نهادمندی سیاسی نظام سیاسی رابطه معنی‌داری وجود دارد. در صورتی که نظام آموزشی از رشد و توسعه مناسبی برخوردار باشد ولی نظام سیاسی از چنین رشد و توسعه‌ای بازماند، نظام سیاسی آنگاه دچار پس افتادگی سیاسی خواهد شد و ممکن است دوام چنین وضعیتی به ناستواری و خشونت اجتماعی منجر گردد.

نتیجه‌گیری

آموزش و پرورش، کارکردهای متفاوت ولی به هم پیوسته‌ای دارد. از جمله این کارکردها می‌توان به کارکرد جامعه‌پذیری سیاسی و کارکرد گزینش و تخصیص اشاره کرد. جامعه‌پذیری سیاسی به مشارکت سیاسی افراد در جامعه می‌انجامد و ضمن وابسته کردن آنان به نظامی که به آن تعلق دارند، آنها را به قبول مسئولیت‌های گوناگون آماده می‌سازد. در این فرآیند افراد می‌آموزند که با مشارکت در روند تصمیم‌گیری‌های اساسی در سرنوشت خود شرکت کنند در واقع از طریق کارکرد گزینش و تخصیص است که بین نظام‌های آموزشی و سیاسی هماهنگی ایجاد می‌شود اما در کنار این کارکردها، باید به کارکردهای ضمنی دیگر نظام آموزشی توجه نمود. پرورش یافتگان نظام آموزش و پرورش با تبدیل شدن به منتقدان نظام اجتماعی و سیاسی به حرکت‌های فکری، اجتماعی و سیاسی پرداخته و از طریق تشکلهای اجتماعی و سیاسی آمیخته با تجارب آموزشی و حرفه‌ای مشترک، به طرح درخواست‌ها و تقاضاهای سیاسی خود می‌پردازند. در صورتی که نظام سیاسی از توسعه و نهادمندی سیاسی مناسبی برخوردار نباشد و نتواند تعادلی بین ثبات و تغییر ایجاد کند، در این حالت، افراد گروه‌های تحصیل کرده به سرعت به صحنه سیاست وارد شده و در

غیاب نهادهای سیاسی نیرومند این چنین تقاضاهایی برای اشتراک سیاسی به ناستواری و خشونت می‌انجامد. بنابراین یک نظام سیاسی مقتدر و کارآمد باید توانایی آن را داشته باشد که نیروهای اجتماعی مولود نظام آموزشی را به شایستگی به درون نظام جذب کند. آزمون هر نظامی، میزان توانایی آن نظام در پاسخ‌گویی به تقاضاهای مشارکت سیاسی است. جذب گروه‌های جدید به درون نظام سیاسی به معنای گسترش دامنه قدرت نظام سیاسی است. به نظر «پارسنز» قدرت در یک جامعه سیاسی مانند ثروت در یک اقتصاد در دو بعد وجود دارد. این قدرت می‌تواند گسترده و فشرده یا پراکنده و متمرکز باشد. قدرت باید تقسیم شده یا تخصیص داده شود اما باید آن را ایجاد هم کرد، هم‌چنان‌که افزایش تولید ثروت به صنعتی شدن بستگی دارد، افزایش تولید قدرت نیز به جذب گروه‌های جدید به درون نظام سیاسی وابسته است (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ص ۲۱۰).

بنابراین نظام آموزش و پرورش می‌تواند با تربیت و پرورش نیروهای اجتماعی جدید به نظام سیاسی مدد رساند و متقابلاً نظام سیاسی نیز برای این‌که بتواند از عهده جذب این نیروها به درون نظام بیاید باید از توسعه و نهادمندی سیاسی برخوردار باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۴- ابوالحمد، عبدالحمید. مبانی علم سیاست. تهران: انتشارات توس. ۱۳۶۸.
- ۵- باتامور، تی. بی. جامعه‌شناسی. ترجمه: سیدحسن منصور و دیگری. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۰.
- ۶- عبداللهی، محمد. جایگاه و نقش آموزش و پرورش در فرآیند توسعه ملی. فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی. دوره اول. شماره‌های ۳ و ۴. ۱۳۷۲.
- ۷- علاقه‌بند، علی. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. تهران: انتشارات فروردین. ۱۳۷۰.
- ۸- قوام، عبدالعلی. توسعه سیاسی و تحول اداری. تهران: انتشارات قومی. ۱۳۷۱.
- ۹- کاتل، و. اف. تاریخ آموزش و پرورش در قرن بیستم. ترجمه: حسن افشار. تهران: نشر مرکز. ۱۳۶۸.
- ۱۰- کینگ، ساموئل. جامعه‌شناسی. ترجمه: مشفق همدانی. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۵۳.
- ۱۱- میلارد، گاستن. تعلیم و تربیت جدید. ترجمه: محمدحسین سروری. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۶.
- ۱۲- وینر، مایرون. نوسازی جامعه. ترجمه: رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای. تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۵۵.
- ۱۳- هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: انتشارات نشر علم. ۱۳۷۰.